

## نقش دادرس در تحصیل دلیل و ارائه، فراهم آوردن و به کارگیری آن

شیوا براهوئی<sup>۱</sup>، صادق علیخانی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشگاه آزاد اسلامی واحد بین المللی خرمشهر-خلیج فارس گروه حقوق خصوصی، خرمشهر، ایران

<sup>۲</sup> دانشگاه آزاد اسلامی واحد بین المللی خرمشهر-خلیج فارس، استاد راهنما، گروه حقوق خصوصی، خرمشهر، ایران

### چکیده

در آئین دادرسی اسلامی علم دادرس به عنوان یکی از ادله اثباتی مورد پذیرش بیشتر فقیهان امامیه قرار گرفته است و از طرفی استناد به آن برای اثبات دعاوی یکی از مسایل دیرینه و پرسابقه فقهی است که امروزه خودمسأله ساز شده و مورد توجه دستگاه قضایی است. این سوال که آیا قاضی میتواند در دادرسی خودرابی نیاززدلی لاریه کرده اند، از دیرباز در حقوق مامطرح شده است و فقها درباره چندوچون آن به بحث و گفتگو پرداخته اند. لذا تحقیق حاضر در جهت شناسایی، اهمیت، تعریف، میزان تأثیر و طرق ارزیابی علم دادرس، مکتوب گردیده است و سرانجام پس از طرح مباحث مربوطه به این نتیجه میرسد که گرچه نظر مشهور فقهای امامیه حاکی از اعتبار مطلق علم قاضی است، اما در حقوق موضوعه ایران باتوجه به قوانین موجود تنها علم ناشی از ادله معتبر دانسته شده و علم شخصی دادرس فقط کارکرد کنترلی سایر ادله را برعهده دارد.

**واژه‌های کلیدی:** علم دادرس، اثبات دعاوی مدنی، فقه، آئین دادرسی.

## مقدمه

بحث اعتبار و حجیت علم دادرسی یکی از فروعات مهم باب قضا می باشد که اغلب فقیهان گذشته و معاصر نظرات خود را پیرامون آن مطرح نموده اند و بیشتر علمای شیعه، اعتبار علم دادرسی را در اثبات دعاوی و جرایم پذیرفته اند در نهایت برخی از فقیهان در این زمینه تفصیلاتی مطرح کرده و محدودیت هایی برای آن مشخص ساخته اند. از سوی دیگر حقوق دانان استناد به علم قاضی را ناروا و موجب تضییع حقوق و بی عدالتی دانسته اند. مساله مهم این تحقیق این است که آیا علم دادرسی می تواند در حقوق امروز ایران که بر پایه احکام شریعت است در زمره ادله اثبات دعوا به شمار آید و در این صورت محدوده اعتبار آن چیست؟

این پژوهش بررسی نقش دادرسی در اثبات دعاوی از حیث ارائه، فراهم نمودن و بکارگیری دلیل (اداره دلایل) و ارزش اثبات علم دادرسی و توان ارزیابی دلایلی عنوان نمود. اصولاً اقامه دعوا و شروع به دادرسی، مستلزم آن است که شخصی مدعی وجود حقی برای خود در برابر کسی باشد که منکر این حق است. اما زمانی ادعای ثبوت حق مفید است که به اثبات برسد. از طرف دیگر اثبات حق می بایست در محضر دادگاه و نزد قاضی انجام شود؛ یعنی شاخص عدالت و ترازوی اثبات به دست قاضی سپرده شده و اوست که بر اساس قوانین تشخیص می دهد که دلیل معتبری برای اثبات حق ادعایی وجود دارد یا خیر؟ با این اوصاف اهمیت بحث در خصوص نقش دادرسی در اثبات دعوا را باید به اهمیت اجرای عدالت و حق گذاری در جامعه دانست.

## اهمیت و ضرورت

ضرورت های خاص انجام تحقیق: یکی از گام های اساسی در زمینه تحقق و توسعه نظام قضایی، استفاده از یک نظام هماهنگ حقوقی، می تواند به توسعه روزافزون عدالت نسبی در سیستم دادسراها و محاکم در نظام حقوقی کشور خودمان منجر شود. در راستای رفع مشکلات تشریفات قضایی در زمین دادرسی و صدور احکام متناسب و هماهنگ در کلیه مراجع دادگستری بر طبق موازین اسلامی، بررسی این عقود از جمله نقش دادرسی در اثبات دعاوی مدنی از موضوعات مهم و ضروری است.

## هدف

هدف اصلی تحقیق بررسی این مساله است که قاضی در روند اثبات دعوی مدنی چه جایگاهی دارد و در خصوص میزان اعتبار علم شخصی قاضی در دادرسی های مدنی می باشد. هدف نظری تحقیق شناخت مبنای علم قاضی در سابقه فقهی است یعنی این که شارع بر اساس چه اصول و مبانی ای علم قاضی را قابل استناد دانسته است و اینکه آیا امروزه نیز همان اصول و مبانی برای استناد به علم قاضی وجود دارد یا خیر؟ هدف کاربردی نیز دارد، خصوصاً برای قانونگذار که در امور آیین دادرسی مدنی و ادله ی اثبات دعوا جایگاه علم قاضی را به عنوان دلیل روشن کرده، تا قاضی بدانند که آیا می توانند از آن استفاده کنند یا خیر و در صورت عدم جواز، بدان متوسل نشود.

## سوالات

۱- آیا علم دادرسی می تواند در حقوق امروز ایران که بر پایه احکام شریعت است در زمره ادله اثبات دعوا به شمار آید و در این صورت محدوده اعتبار آن چیست؟

۲- آیا قاضی مجاز است در رسیدگی حقوقی تصمیم خود را بر علمی که خارج از دادرسی به دست آورده بنانهد.

۳- آیا علم دادرس با دلایل قانونی اثبات دعوی مدنی رابطه معنی داری دارد؟

۴- آیا اصول ومبانی برای استنادبه علم قاضی امروز با گذشته متفاوت است؟

### روش تحقیق

این تحقیق یک تحقیق نظری کاربردی است و جهت جمع آوری اطلاعات از روش کتابخانه ای و با استناد به کتاب ها و مقالات نگارش شده در این زمینه انجام شده است.

### پیشینه

سراج رضایی (۱۳۸۳) در کتاب خود تحت عنوان قاعده منع تحصیل دلیل، اظهار می دارد: هر چند دادرس آزادی تحقیق دارد، لکن از دسترسی به برخی از ادله مانند صدور قرار تحقیق و ملاحظه پرونده مرتبط و موثر در تصمیم دادگاه ممنوع می باشد.

شیخ نیا (۱۳۸۹) در کتاب خود با عنوان ادله اثبات دعوی می گوید: منظور قانونگذار از وضع ماده ۱۹۹ ق آیین دادرسی مدنی اعطای اختیار به دادرس جهت بکارگیری دلایلی بود که استفاده واستناد به آن قبلا در اختیار اصحاب دعوا بود.

مهاجری (۱۳۸۰) در کتاب خودبا عنوان شرح قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه های عمومی و انقلاب اظهار می دارد: اساسا ماده ۱۹۹ باصدر ماده ۳۵۸ قانون سابق مخالفت وتعارضی ندارد، زیرا متن ماده ۱۹۹ در حقیقت قسمت دوم ماده ۳۵۸ قانون سابق است واگر بنا بود قسمت دوم ماده ۳۵۸ باصدر آن تعارض داشته باشد از ابتدا تصویب نمی شده همان گونه که قسمت دوم ماده ۳۵۸ هر گونه تحقیق را برای کشف حقیقت تجویز کرده بود، ماده ۱۹۹ نیز همان حکم رابیان نموده است وتعارضی وجود ندارد

### مفهوم لغوی اثبات

اثبات به معنای تقدیم ثبت است؛ یعنی پیش فرستادن حجت، مانند اتحاف که پیش فرستادن تحفه و هدیه است و مفهوم ثبت در لغت استواری و پابرجایی و ایستادگی و حجت است (خلیلی جر، ۱۳۷۹).

### مفهوم حقوقی اثبات

اثبات در عالم حقوق دارای دو مفهوم عام و خاص می باشد. در مفهوم عام اقامه دلیل بر حق یا بر واقعه ای از وقایع است (منصوری، ۱۳۷۷). در مفهوم خاص اثبات اقامه دلیل بر وجود امر حقوقی جهت ترتب آثار آن نزد محکمه به طرقی که قانون معین کرده می باشد.

از این تعریف می توان نتایج زیر را استنباط نمود:

۱- اثبات در معنی حقوقی خاص، غیر از اثبات در معنای عام است؛ پس اثبات به معنی عام مختص به نزد محکمه یا طرق محدود نیست؛ بلکه اثبات در معنی عام از این دو قید آزاد است. چنانچه مورخ ادله ی صحت یک واقعه تاریخی را به طرقی که مناسب و کافی بر اثبات تشخیص می دهد، جمع آوری می کند. به این جهت اثبات قضایی در معنی خاص متفاوت از اثبات غیر قضایی است و نتیجه اثبات قضایی ممکن است منتهی به امر غیر واقعی بشود، در حالی که اعتبار امر مختومه آن را غیر قابل خدشه می نمایاند؛ در حالی که اثبات غیرقضایی حقیقت ثابت فرض نمی شود و چه بسیار حقایق تاریخی و علمی که خطای آن معلوم گردیده است.

۲- منظور از اثبات قضایی اثبات نفس حق نمی باشد، بلکه منظور از اثبات، همانا اثبات منشأ و مصدر حقوقی است که این حق از آن ناشی شده است و این حق ممکن است در نتیجه عمل حقوقی یا واقعه حقوقی ایجاد شده باشد.

۳- با توجه به این تعریف حقی که اثبات نشود، ارزش عملی در زمان وقوع اختلاف ندارد؛ بنابراین اهمیت اثبات قضایی از نظر عملی واضح است؛ بنابراین نظریه ی اثبات از مهمترین موضوعاتی محسوب می شود که بیشترین دقت حاکم را به خود اختصاص می دهد.

### موقعیت اثبات

قواعد اثبات را به دو قسمت تقسیم نموده اند، بخشی از آن در قانون مدنی و بخش دیگر در قانون آیین دادرسی مدنی مورد بحث واقع گردیده است. این تقسیم ناشی از ماهیت دو گانه قواعد اثباتی می باشد و این قواعد خواه در قانون شکلی ذکر شود و خواه در قانون ماهوی، این ماهیت دو گانه باز مورد رعایت خواهد بود؛ منظور از ماهیت دو گانه این است که برخی از قواعد اثبات مربوط به طرق اثبات و ارزش هر یک از این دلایل شود، از این نظر در زمره قواعد ماهوی محسوب می شود. برخی دیگر مربوط به ((ارائه، فراهم آوردن و بکارگیری آن و شیوه استفاده طرفین از آن)) می باشد که این بخش جزو قواعد شکلی محسوب خواهد شد. هر چند قواعد اخیر در قانون آیین دادرسی مدنی مذکور بوده و قواعد دسته نخست در قانون مدنی، لکن به خاطر باید داشت، صرف قید قاعده ای در قانون شکلی به معنای شکلی بودن آن قاعده محسوب نمی شود و بالعکس. بلکه در هر مورد بررسی مستقل آن ضرورت دارد. این تمییز از جهات مختلف دارای اهمیت است. از این تمییز ما به طور ویژه در نظارت مرجع عالی بر عملکرد مرجع تالی، استفاده خواهیم نمود.

### لزوم رعایت اصول راهبردی حاکم بر دادرسی در امر اثبات

اصول بنیادین حاکم بر دادرسی متعدد بوده و مورد بررسی عالمانه واقع گردیده است. (شمس -۱۳۸۱) و لکن از بین این اصول جهت عدم اطناب مطلب صرفاً به بررسی اصولی که ارتباط اساسی با موضوع بحث دارد توجه خواهد شد.

### بند اول - اصل تناظر

بنابر تعریف اساتید، منظور از این اصل، این است که ((اصحاب دعوا بتوانند تمام آنچه را که در رسیدن به خواسته های خود و کشف واقع لازم و مفید می دانند اعم از ادعاها، ادله و استدلالات، به اطلاع، قاضی برسانند و در عین حال امکان اطلاع از آنچه رقیب ارائه نموده و فرصت مورد مناقشه قرار دادن آن ها را داشته باشد)). نقش قاضی در رعایت این اصل و موجب گردیدن رعایت آن توسط اصحاب دعوا و نمایندگان ایشان حائ اهمیت است. در این بین، آنچه در این مبحث بیشتر با موضوع ما ارتباط دارد، رابطه بین اصل تناظر با ادله اثبات است؛ بر این اساس رسیدگی به دلایل باید در جلسه دادرسی به عمل آید. این امر ایجاب می کند؛ اولاً دادگاه جهت رسیدگی به دلایل جلسه دادرسی ترتیب دهد. ثانیاً به طرز صحیح طرفین از این جلسه مطلع شوند. این اصل در مواد ۲۰۰ و ۲۰۱ قانون آئین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مورد قبول واقع و در رویه قضایی ما نیز جزو اصول مسلم تلقی می گردد. (بازگیر، ۱۳۷۶)

### بند دوم - اصل حق دفاع

مطابق این اصل مرجع رسیدگی، مکلف است طرف مقابل را از طرح دعوا مطلع نماید و قاضی مکلف است، بی طرف بوده و رأی مستدل صادر نماید و به طور کلی، کلیه شرایط و لوازمی که منتهی به دادرسی منصفانه بوده یا از آثار آن می باشد. بین نویسندگان اختلاف نظر وجود دارد و لکن این اصل به عنوان یک اصل شناخته شده و این اصل بنیادین دادرسی مورد قبول حقوقدانان و رویه قضایی است. (کاتوزیان، ۱۳۷۹)

### بند سوم - اصل بی طرفی

چنانچه در موارد پیشین گفته شد، تفویض رسیدگی به مرجع بی طرف یکی از فضیلت ها و ترقی های بزرگ بشری محسوب می شود؛ بنابراین مرجع رسیدگی باید بی طرف باشد. این اصل تا حدی مورد احترام، واقع گردیده است که جزو حقوق بشر اعلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر کنوانسیون های معتبر آن را مورد پذیرش قرار داده اند.

منظور از این اصل؛ این است که مرجع رسیدگی نباید به جانب یکی از طرفین دعوا نظر خاص داشته باشد و خواهان موقعیت برتر و دیگری موقعیت بدتر در رسیدگی داشته باشد؛ بلکه باید در جایگاه کامل بی طرفی به دعوی رسیدگی کرده و در استماع اظهارات طرفین و بررسی دلایل آن ها کمترین فرق و تبعیض بین آن ها قایل نشود. (بلفانی، ۱۳۸۰)

این اصل مورد قبول حقوقدانان نظام ما، واقع و رعایت آن در مرجع رسیدگی کیفری و حقوقی به نحو یکسان مورد نظارت جدی مراجع نظارتی، قرار دارد.

لازم به ذکر است منظور از بی طرفی در این مفهوم با نظر مساوی و بدون راه دادن اغراض به طرفین دعوا نگرستن است. از این اصل برخی از حقوقدانان مفهوم عدم دخالت دادگاه در اداره دلایل را استنباط نموده اند؛ در حالی که این امر قابل مناقشه بوده و به طور مسلم نمی توان گفت عدم دخالت دادگاه در اداره قضایی دلایل و به ویژه عدم تحصیل دلیل از آثار این اصل محسوب می شود و بی طرفی را باید فضیلتی دانست نسبت به شخصیت و مقام و اوصاف دو طرف نه چیرگی ظلم بر عدل و مفهومی غیر از ((بی تفاوتی و بی اثری دادرسی)) دارد.

### محدوده بحث در حقوق موضوعه

نظر غالب در حقوق موضوعه آن است که قاضی فقط می تواند برای ارزیابی دلایل و استنتاج از آنچه به دادگاه ارائه شده از دانش خود استفاده کند اما نمی تواند برای اثبات دعوا یا انکار آن به علم خود استناد کند. استناد به علم با اصل بی طرفی قاضی مخالف است. دکتر سهنوری در توضیح این مطلب می گوید: «حقیقت قضایی» گاه با «حقیقت واقعی» فاصله دارد. حقیقت قضایی با ادله قضایی که قانون مقرر کرده است اثبات می شود؛ اما این حقیقت گاه با واقعیت فرسنگ ها فاصله دارد. بعضی اوقات قاضی کسی است که بیشترین آگاهی را از حقیقت واقعی دارد اما چون راهی برای اثبات آن ندارد به ناچار آن را رها می کند و حکمی بر خلاف آن صادر می کند. (سهنوری، ۱۹۷۵)

### رابطه علم دادرسی با سوگند

با توجه به ماده ۱۳۳۵ ق. م، اگر قبل از اتیان سوگند، بر دادرسی علم بر صحت ادعای یکی از طرفین حاصل شده باشد، اساساً امکان اجرای مراسم اتیان سوگند نخواهد بود؛ بنابراین امکان ندارد همان دادرسی که مراسم اتیان سوگند را برگزار نموده بعد از آن ادعای علم از محتویات پرونده را نموده و به سوگند ترتیب اثر ندهد.

حال پرسش این است که اگر به عللی دادگاه پس از اجرای مراسم اتیان سوگند امکان صدور حکم نداشته و پس از آن مراسم، دادرسی دادگاه تغییر نمود یا اماره قضایی پس از مراسم کشف شود، آیا دادگاه می تواند به علم خود حاصل از اماره قضایی ترتیب اثر دهد؟ حقوقدانان با توجه به اطلاق ماده ۱۳۳۱ ق. م معتقدند، دادرسی حق عمل به علم خود را ندارد و مشهور فقهای امامیه بر این نظرند که قسم جنبه کاشفیت ندارد و وسیله حل مجهول قضایی نبوده و مالا بحث اختیار و توانایی در اقامه دلیل برخلاف آن موضوعاً منتفی است. لکن وجود ظرافتی در این ماده قابل امعان نظر است؛ چرا که مطابق این ماده اظهار منافی قسم از طرف مقابل قرار نمی گیرد؛ بلکه کسی که به آن توسل می جوید، قاضی خواهد بود، بنابراین می توان گفت، توسل به قسم در زمان صدور حکم بوده و نه در زمان دادرسی بعلاوه به موجب قانون مدنی، قسم، از جمله دلایل به حساب آمده است و یکی از خصوصیات دلیل علم آور بودن ولو نوعی می باشد. بنابراین در تقابل قسم و اماره قضایی، آن اماره بر قسم برتر خواهد بود، زیرا سوگند ذاتاً ضعیف ترین دلیل مدنی است و با وجود دلیل قوی تر، محکوم خواهد بود. اگر چنین تلقی صحیح نباشد، در این صورت، تجدید نظر خواهی از حکمی که مستند آن قسم بوده، عبث خواهد بود؛ چرا که قاطعیت قسم، برای دادرسان دادگاه تجدید نظر نیز مفروض خواهد بود.

### علم دادرسی به کذب اقرار

معلوم است که اقرار همیشه مطابق با واقع نخواهد بود و اعتبار آن به لحاظ کاشفیت از حقیقت است. به همین جهت فقهای اسلام در صورتی که حس، عقل یا شرع، به طور قطع بر کذب اقرار دلالت کند، اقرار را باطل و بی اعتبار دانسته اند و این امر ممکن است به جهت علم دادرسی باشد. قانون مدنی نیز در ماده ۱۲۷۶ ق. م مقرر می دارد ((اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شود، آن اقرار اثری نخواهد داشت)).

### نقش دادرسی در اثبات دعوا

نقش دادرسی در اثبات دعوا را از دو حیث می توان مورد بررسی قرار داد. نقش اول دادرسی، در امکان تحصیل دلیل و جمع آوری دلایل و ارائه و فراهم آوردن و بکارگیری آن ها در مفهوم کلی می باشد و نقش دوم دادرسی، در ارزیابی دلایل و امکان عمل به علم و اقتناع خود می باشد.

### تحصیل دلیل در نظام های دادرسی

اصول اخلاقی و مذهبی و فلسفی، حاکم بر قواعد حقوقی است. با این وجود در هر کشوری و جامعه ای با توجه به خصوصیات مذهبیه سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی و حتی آداب و رسوم و سنن تاریخی و ملی قواعد و قوانین ویژه ای وجود دارد که خاص آن جامعه یا ملت می باشد و روابط افراد اجتماع را تنظیم و تنسيق می کند. مقررات دادرسی مدنی نیز از شمول قاعده فوق خارج نبوده و در هر کشوری، روش دادرسی مدنی ویژه ای وجود دارد که متناسب و منطبق با احتیاجات و ضروریات همان جامعه است؛ دادرسی نیز بر حسب این امور از اختیارات گوناگونی برخوردار است.

### نقش دادرس در نظام اتهامی برای اثبات دعوا

نظام اتهامی که منطبق با تعلیمات مکتب لیبرالیسم حقوق است، مبتنی بر نقش انفعالی قضات است، دادرس مانند تماشاگر مؤدب در دعوای خواهان و خواننده دخالت ندارد و فقط بر جریان امر نظارت می کند و با صدور حکم اعلام می کند، کدام یک از اصحاب دعوا، ادعای خود را با ادله ی کافی و بهتر از دیگری ثابت کرده است. با توجه به قایل بودن نقش برتر برای اصحاب دعوا، دادرس حق تحصیل دلیل ندارد، طرفین دعوا از حیث راه اندازی، تعلیق یا متوقف کردن دعوا دارای اختیار و راهبردند. در این نظام باور این است که دعوا وسیله ای است برای جلب رضایت طرفین، استیفاء حق و برقراری منافع آنان، این طرفین دعوایند که منحصراً عهده دار اثبات مدعای خود می باشند. قاضی در این روش اختیاری در اثبات حق ندارد. قاضی داوری است که پس از استماع اظهارات و ادله ی طرفین، حکم می کند

### نقش دادرس در نظام تفتیشی

این نظام به نوبه خود تأثیر شدیدی از مکتب سوسیالیسم حقوقی داشته است. برخلاف دادرسی اتهامی به قاضی نقش فعال و پرتحرک اعطا شده است. در این روش در مقابل طرفین دعوا، دادرس در جمع آوری و تحصیل دلیل برتری مهمی دارد. دادرسی در این نظام ترجیحاً به صورت نوشته، غیر علنی و تناظری است. مضاف بر اینکه جایگاه ممتازی برای علم قاضی یا اقناع وجدان قاضی منظور شده است. (آخوندی، ۱۳۷۲) دادرسی در این مکتب، امری است در خدمت مردم و در نتیجه طرفین دعوا حق ندارند، بی تحرکی و خنثی شدن دادرسی را باعث شوند، به قاضی اختیار داده شده است تا در حد امکان با توسل به اصول و قاعده حقوقی بر ضد خنثی شدن دادرسی عمل کند (سوادکوهی، ۱۳۷۶)

### شرایط اثبات دعوا

بدون تردید اموری مانند حرمت میل قاضی به سوی یکی از طرفین دعوا و نهی از تبعیت از او و ممنوعیت اعمال نظر و غرض و اصل بی طرفی قاضی از ارکان مهم قضا می باشند؛ اما امر قضا و وظیفه احقاق حق و پاسداری از عدالت، در مسایل فوق خلاصه نشده است؛ تاریخ قضاوت در ایران و کشورهای مختلف حکایت از دعوای دارد که به صرف بی طرف ماندن دادرس، مسئولیت احقاق حق، قابل وصول نبوده است.

به موازات اصل بی طرفی، مسأله لزوم پشتیبانی قاضی از مظلوم که به مقتضیات قانون، محق تشخیص داده شده است، یکی از مهمترین و حساس ترین ارکان قضا به شمار می روند. در مسایل کیفری، جنبه ی عمومی جرم و تعدی و تقصیر مجرمانه شخص، عامل موجهی برای مداخله قاضی به شمار می رود؛ اما در امور مدنی این عنصر نمود و ظهور آن چنانی ندارد. با این همه احقاق حق در امور مدنی نیز محور داوری و اثبات حق می باشد. به همین دلیل بحث از نحوه مداخله دادرس در مسایل مدنی از ظرافت خاصی برخوردار است.

### تفاوت دادرسی مدنی و کیفری در دعوای

در دادرسی کیفری، چون نظم عمومی مختل و آسایش افراد جامعه سلب می گردد، لذا شخص متضرر از جرم، طرف دعوای متهم محسوب نمی شود؛ بلکه این دادستان یا قایم مقام اوست که به نمایندگی جامعه با متهم طرف دعوا می شود و وظیفه مراجع قضایی در رسیدگی به امر کیفری کشف واقع و اصابت به حقیقت قضیه است، خواه به ضرر متهم یا نفع او تمام شود. اظهارات متضرر از جرم به نفع متهم یا اقرار متهم به ضرر خود اگر با حقایق موجود در پرونده مطابقت نداشته باشد، به آن اعتبار نخواهد داده شد؛ فقط واقع و حقیقت مطالب مبنای کار دادرسی و مناط صدور حکم می باشد.

ولی در دادرسی مدنی، طرفین دعوا، اختیار تام و سرنوشت کار دادرسی را در دست دارند؛ زیرا موضوع دعوا مربوط به تعارض منافع و مصالح آن هاست و مصلحت جامعه مستقیماً از آن متأثر نمی‌گردد؛ اگر جامعه در مقام حل و فصل اختلاف آن‌ها مداخله می‌کند من باب ممنوع بودن افراد از توسل به زور برای احقاق حق خودشان است؛ دعوا را خواهان شروع می‌کند، خواسته و ارائه دلایل اثبات دعوا در اختیار اوست و می‌تواند دعوی خود را مسترد کند، از طرف دیگر خواننده هم می‌تواند با تصدیق ادعای مدعی و اقرار، کار دادرسی را به آخر برساند. با چنین برداشتی از طرز دادرسی مدنی، قاضی دادگاه که ثالث بی‌طرف است، میان دو طرف دعوا حق ندارد کمترین تمایلی نسبت به یکی از طرفین دعوا نشان بدهد. یکی از مهمترین نتایج افتراق دادرسی کیفری با مدنی، اختلاف دلایل می‌باشد. در دادرسی کیفری چون یک امر عمومی مطرح می‌گردد، لذا دلایل احصاء نشده و ارزش آن‌ها از پیش معین نگردیده و موعدی برای اقامه در نظر گرفته نشده است ولی در دادرسی مدنی چون یک امر خصوصی در جریان رسیدگی است، لذا دلایل اثبات دعوا احصاء شده و ارزش هر یک معین گردیده و مواعد اقامه نیز روشن است. از نظر هدف دادرسی، تفاوت بین امر مدنی و امر کیفری مؤثر در دلایل اثباتی می‌باشد؛ چرا که می‌دانیم در دادرسی کیفری هدف ((احقاق حق)) است و دادرسی دادگاه باید با احراز واقعیت رأی قضیه را صادر نماید و بنابراین ضروری است که برای کشف حقیقت دارای اختیارات وسیع باشد تا بتواند از طرق ممکن و معقول پس از روشن شدن امر متنازع بین طرفین حکومت نماید؛ در حالی که بسیاری معتقدند در امر مدنی هدف صرفاً احقاق حق نمی‌باشد، البته اگر دادرسی موفق به احقاق حق بشود کمال مطلوب است ولی در اغلب موارد این توفیق برای او حاصل نمی‌شود و ناگزیر باید دعوی بین طرفین را ((قطع و فصل)) نماید و به این طریق ((رفع خصومت)) کند.

### نتیجه

در حقوق ایران استناد به علم هم در حقوق مدنی و هم حقوق کیفری امکان‌پذیر است اما مواد قانون مجازات اسلامی که به این موضوع پرداخته ناهمگون و در پاره‌ای از موارد غیر منطبق با آرا فقهی است. منظور از علم در حجیت علم دادرسی علم متعارف است اما تفکیک بین علم حسی و علم حدسی موجه به نظر نمی‌رسد. حجیت علم قضایی اختصاص به امام معصوم یا ولی فقیه ندارد قضاوت بر اساس علم از اختصاصات قضات جامع شرایط است و در مورد تسری این حکم به بیشتر قضات منصوب فعلی که دارای شرایط شرعی قضاوت نیستند و بر اساس حکم حکومتی مبادرت به این امر می‌نمایند تردید وجود دارد. یکی از مهمترین نقش‌های دادرسی در امر اثبات دعوا، در مرحله اول یعنی تحصیل دلیل، قابل ملاحظه می‌باشد. در نظام های حقوقی، دلایلی علیه اختیار دارس، بیان شده است. یکی از اساسی ترین دلایل علیه اختیار، بی طرف بودن دادرسی مدنی می‌باشد و جهت رد آن همین بس که مفهوم مخالف این کلام، به معنای عدم بی طرفی دادرسی کیفری است که در هیچ نظامی قابل پذیرش نخواهد بود. این دلیل ناشی از عدم تفسیر مناسب اصل بی طرفی دادرسی می‌باشد. تحصیل دلیل از جانب دادرسی مدنی، فی نفسه ملازمه با خروج دادرسی از بی طرفی نبوده و منافات با اصل تساوی طرفین دعوا و اثر نسبی احکام مدنی و تکلیف مدعی به ارائه دلیل و اعتبار دستگاه قضاوت ندارد. بلکه در مقابل لزوم کشف حقیقت و قضاوت عینی و حفظ اعتبار دستگاه قضایی و حمایت از ذی حق، بر امکان و ضرورت تحصیل دلیل تأکید دارند. علم دادرسی با منشأ مستقیم و بدون مقرون به محتویات پرونده مانند علم همگانی معتبر تلقی خواهد شد. در خصوص نوع دوم علم دادرسی یعنی با استناد به محتویات پرونده، هر چند، عقیده عمومی این علم را ملحق به دسته اول نموده است، لکن باید توجه داشت که این علم چیزی جز دلایل معتبر قانونی مانند اماره قضایی یا نتیجه حاصل از معاینه و موضوع دعوا و تحقیقات محلی نخواهد بود و با توجه به این امر که طریقت این ادله جهت حصول علم برای دادرسی، محرز می‌باشد، لذا می‌توان گفت، این نوع علم، مستند حکم را فراهم می‌نماید و ارزش آنها از این مبنا ناشی می‌شود



## منابع

۱. احمد السنهوری، احمد عبدالرزاق: منبع پیشین، ش ۲۵، پاورقی ش ۱، ص ۳۰ و دکتر کاتوزیان: منبع پیشین، ش ۲۱، ص ۴۲
۲. آخوندی، دکتر محمود: آیین دادرسی کیفری، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۲ هـ ش
۳. بازگیر، یدالله: علل نقض آراء حقوقی در دیوان عالی کشور، تهران، ققنوس، چ ۱، ۱۳۷۶، ش ۱۶۷، ص ۲۰۲
۴. خلیلی جر، فرهنگ لاروس عربی - فارسی، مترجم سید حمید طبیبیان، ج ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹
۵. شمس عبدالله: آیین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران، نشر میزان، چ ۱، ۱۳۸۱، ص ۱۲۵ به بعد
۶. صدرزاده افشار، سید محسن: ادله اثبات دعوی در حقوق ایران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۳، ۱۳۷۶، ص ۶
۷. کاتبی، حسینقلی: فرهنگ حقوقی فرانسه-فارسی، تهران، گنج دانش، چ ۱، ۱۳۶۳، ص ۱۸۷
۸. کاتوزیان، ناصر؛ اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ش ۲۱، ص ۴۳
۹. کوهی، دکتر سواد: «لزوم حمایت قاضی از ذیحق»، مجله دادرسی، س ۱، ش ۱، فروردین ۱۳۷۶ هـ ش
۱۰. منصور، سعید، فقه تطبیقی، ادله اثبات دعوی در مذاهب حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی، امامی، زیدی، ظاهری و اباضی، تهران، فرهنگ امروز، ۱۳۷۷
۱۱. یلفانی، علی اکبر: شرح و تفسیر قوتنین دادرسی مدنی، ج ۱، قواعد عمومی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چ ۱، ۱۳۸۰، ص ۲۱۷

# The Role of Judges in Substantiating Civil Suits

Shiva Barahouei<sup>1</sup>, Sadegh Alikhani<sup>2</sup>

1. Islamic Azad University, International Branch of Khorramshahr-Persian Gulf, Department of Private Law, Khorramshahr, Iran

2. Assistant professor, Islamic Azad University, International Branch of Khorramshahr-Persian Gulf, Department of Private Law, Khorramshahr, Iran

---

## Abstract

Judges' knowledge is considered a substantiating evidence accepted by most Shiite jurists, and reliance on it for substantiating civil suits is one of the long-standing judicial matters which has become problematic nowadays and has attracted the attention of the judiciary. The question whether the judge can consider himself in need of no evidence has been a long-standing issue in Islamic law and jurists have argued for and against it. Therefore, this research is an attempt to identify the importance of judges' knowledge and to define it and identify its degree of importance and method of evaluation. Raising the relevant issues, the research finally comes to the conclusion that although Shi'a jurists believe in the absolute validity of judges' knowledge, the Iranian substantive law considers only the evidence-based knowledge as valid knowledge, so that the judges' personal knowledge just functions as controlling other types of evidence.

**Keywords:** Judge's Knowledge, Substantiating Civil Suits, Jurisprudence, Civil Procedure Law.

---